

منشور "سومکا" در پوشش مشروطه خواهان لیبرال دموکرات

در دنیای سیاست ، گاهی کلمات در معنای متضاد خود بکار گرفته می شوند . وقتی کسی خود را سلطنت طلب می نامد ، تکلیف آدم با او روشن است . زیرا بلافاصله در ذهن او این ایده را زنده می کند که سر و کار او با یک رژیم خواهد بود که شان نزول خود را از اراده و انتخاب مردم بر نمی گیرد . حتی در کشور های اروپایی که سلطنت یک نقش مهر لاستیکی را ایفاء می کند ، باز در همان حوزه محدود خود بر آرای مردم استوار نیست .

ولی همیشه چنین نیست ، گاهی افراد و جریان های سیاسی ، بنا به مصلحت زمان ، خود را در پوشش دیگری معرفی می کنند که نام بیان شده آنان در تعارض با ایدئولوژی و هدف های سیاسی اعلام شده آنها دارد . نو- فاشیست های ایتالیا برهبری دختر موسولینی ، تحت عنوان " جنبش اجتماعی ایتالیا " ، و اتحاد ملی " و " اقدام اجتماعی " و غیره فعالیت می کنند و دست راستی های افراطی در اطریش که از ایدئولوژی نو- نازی تغذیه می کنند ، نام خود را " حزب آزادی " نهاده اند . و در فرانسه ، نام حزب دست راستی افراطی و نژادپرست ژان ماری لوپن ، " جبهه ملی " است ! استفاده از نام های غلط انداز ، شیوه تازه همه احزاب دست راستی افراطی است . همین گرایش را در در کشورهای دیگر نیز می توان مشاهده کرد .

" مشروطه طلب " و " لیبرال " و دموکرات " شدن امثال داریوش همایون و یک مشت پان ایرانیست نیز از جنس همان همتایان اروپایی خود با نام مبدل است . ولی بگذارید اول به جنگ صلیبی ای که پان ایرانیست ها علیه ملیت ها در ایران راه انداخته اند بپردازیم ، و در آخر اشاره ای خواهم داشت باینکه اینها تا چه حدی " مشروطه طلب " ، " لیبرال " و " دموکرات " هستند .

اخیرا ، داریوش همایون ، عضو سابق حزب سومکا¹ و دبیر کل حزب رستاخیز در دوره شاه ، در گفتگویی که با دفتر پژوهش حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) و نیز با سایت اینترنتی " تلاش " داشته ، به نفی ایده فدرالیسم در ایران پرداخته و آنرا مقدمه ای برای تجزیه ایران دانسته است . و در این رابطه ، حتی رضا پهلوی را نیز مورد انتقاد قرار داده است که چرا بطور ضمنی ، از ایده فدرالیسم بعنوان شکلی دموکراتیک برای ایران نام برده و بر واقعیت جامعه چند ملیتی و چند فرهنگی در ایران اشاره کرده است . حتی اگر این اشارات رضا پهلوی ، ممکن است بنا بر آگاهی بر مساله ای حساس و یا بنا به مصلحت روز بوده باشد .

اینکه آقای همایون فرموده است که برای تشکیل یک حکومت فدراتیو در ایران ، نخست ایران باید چند تکه شود و بعد این تکه های جدا شده از هم دوباره گردهم آمده و یک حکومت فدرال بوجود آورند ، نشان دهنده عدم آشنائی کامل ایشان با موضوع ، حتی در حد معلومات لغت نامه ای است . ایشان وارد بحث در موضوعی شده اند که متاسفانه دانش اولیه ای هم در باره آن ندارند . نه بلژیک اول تجزیه شد که حکومت فدرال بوجود آورد و نه برزیل و نه خیلی از کشورهای دیگر ، که امروز بشیوه فدراتیو اداره می شوند . لازمه فدرالیسم ، تجزیه مقدماتی کشور نیست . ولی مشکل قضیه در اینجا نیست . ایشان اگر هم متخصص تنوریک در زمینه فدرالیسم بودند ، باز هم همان ایده هائی را عنوان می ساختند که در این گفتگوها و نوشته های قبلی و بعدی خود مطرح کرده اند . هر روشنفکر سیاسی ، و امروز حتی مردم عادی در کوچه و بازار نیز میدانند که در ایران مساله ملی وجود دارد ، که ممکن است سرنوشت کشور را بشیوه دیگری رقم بزنند . مهم نیست که روی این مساله چه نامی

¹ سومکا ، علامت اختصاری برای " حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران " که یک نسخه براداری از نام " حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان " ، و با همان ایدئولوژی نژادی و ضد کمونیست و ضد یهود بود و بشیوه قهوه ای پوشان اس . آ . ها ، پیراهن های سیاه به تن می کردند و بازوبند هائی بشیوه نازی ها می بستند و به تجمعات دموکراتیک حمله می بردند . با عروج نازیسم در آلمان ، عده ای در ایران شیفته ایدئولوژی نژادی شدند و حاکمیت تک ملیتی و ضد دموکراتیک در ایران نیز آشخوری مناسبی برای آن فراهم می ساخت . داریوش همایون ، یکی از شیفتگان این ایدئولوژی نژادی و از اعضای فعال آن بود . کسانی مثل سرهنگ منوچهری ، نام خود را عوض کرده و به " آریانا " تبدیل کرد که به مقام ارتشیدی نیز رسید . محمد رضا پهلوی ، در اواخر دهه 1340 ، لقب " آریا مهر " را بنام خود اضافه کرد . در جشن های " دوهزار و پانصد ساله " ، میلارد ها دلار از درآمد های نفتی صرف سریشم زدن سلطنت به ایدئولوژی " آریا " ها گردید و امین الله حسین ، سمفونی " آریا " را برای شاه ساخت تا یک فضای روانی برای پرستش گذشته پارس ها و نژاد آریا فراهم شود . قبل از سلطنت پهلوی ، هیچیک از پادشاهان ایران ، هویت خود را با ایدئولوژی نژادی مشخص نساخته بود . این میراث امروز به احمدی نژاد و بسیاری ازگرداندگان جمهوری اسلامی رسیده است . ضمن اینکه سومکائی های سابق و پان ایرانیست ها ، همچنان ولایت بر این ایدئولوژی را نیز دارند .

نهاده می شود ، مساله ملیت ها ، اقوام یا قبیله یا هرنام دیگری . هرچند که هرکسی که مردم ساکن در شهر های چند ملیونی را قوم بنامد ، عدم آشنائی با تعاریف جامعه شناسی ویا فقط عناد خود را عیان می سازد . واقعیت این است که مساله ای وجود دارد و داریوش همایون و افراد شبیه ایشان ، بر این واقعیت معترف بوده و نسبت به آن ابراز نگرانی می کنند .

طبیعی است که جریان ها و احزاب سیاسی ، برای مسائل متفاوت سیاسی و اجتماعی ، بنا به اصول ایدئولوژی سیاسی خود ، راه حل های متفاوتی را پیشنهاد کرده و آنرا موضوع فعالیت و تبلیغ خود قرار می دهند. روشن است که راه حل پیشنهادی کارل مارکس و آدولف هیتلر برای مساله یهود ، پاسخ یکسانی نخواهد بود و عواقب اجتماعی متفاوتی را در پی خواهد داشت . بهمین ترتیب است پاسخ به مساله ملی در کشورهایی که ترکیب جمعیتی چند ملیتی دارند و ایران نیز از این مقوله ساختاری جدا نیست . میتوان راه حل میلوسویچ و رادوان کارازویچ هارا اتخاذ کرد و بنام دفاع از تمامیت ارضی بروی ملیت های غیر صرب اسلحه کشید و عواقب آنرا پذیرفت² ، و یا راه حل های دیگری را درپیش گرفت که پاسخ دموکراتیک تر و انسانی تری است ، نظیر بلژیک و هند و اسپانیا و غیره ، حتی اگر نظیر چک و اسلواک ، منتهی به تقسیم یک کشور به دو کشور شود . ولی چهارچوب فکری و ایدئولوژیک آقای داریوش همایون ، فرسنگ ها با اندیشه دموکراتیک فاصله دارد . ایشان همچنان با منشور حزب سومکا به مساله ملیت ها در ایران می نگرند . این نگرش ضد دموکراتیک ، فقط به مساله ملیت ها در ایران محدود نمی شود . ایشان در مورد یکی از بزرگترین فاجعه های سیاسی ، یعنی در مورد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نیز ، با در یک ترازو قرار دادن قاتلین و قربانیان فاجعه سال ۶۷ که هزاران نفر از زندانیان را مخفیانه به چوبه های دار سپردند ، از همان منطق آمرین و عاملین این قتل عام تبعیت کردند .³

واقعیت این است که داریوش همایون ، دقیقا از منشور حزب سومکا به مساله ملیت ها در ایران می نگرند و راه حل او نیز سومکائی است . مساله داریوش همایون نه فدرالیسم است و نه عدم تمرکز . او عمیقا به برتری نژادی و سلطه یک ملت بر ملیت های دیگر اعتقاد دارد و جاتمایه ایدئولوژی او را تشکیل می دهد . او این تفکر خود را در قالب " ایران یک هسته سخت دارد و لایه های پیرامونی " عنوان می سازد و میگوید " این هسته سخت هنوز پا برجاست " . کدام اندیشه ای جمعیت کشور خود را برا ساس " هسته سخت و لایه های پیرامونی " طبقه بندی میکند ، جز اندیشه ای که معتقد است که یک لایه نسبت به لایه های دیگر برتری دارد؟ با اندکی دقت ، تفکر در لفافه پیچیده او بروشنی بیرون می زند: این هسته سخت ، ما را از مخاطرات وجودی مانند هجوم بنیان کن " بیابانگردان عرب و ایلغار " توندرا " اهای آسیای مرکزی .. نگهداری کرد⁴ . اشاره روشن او به عرب ها و ترک هاست ، که اکنون جزو حاشیه و پیرامون این " هسته سخت " در منظومه شمسی آقای همایون بشمار می روند و این هسته سخت از نظر او جز حکومت فارس ها نیست که داریوش همایون می گوید که عنصر " ثابت " در تصویر دگرگون شونده تاریخ ما هست و آن پابرجائی پیوند ها و اراده شکست ناپذیر نگهداری این ملت است که یک نگاه به سه هزاره گذشته نیازی به اثبات دوباره آن نمی گذرد . " از لایه لای این " نگاه به سه هزاره گذشته " می توان نژاد آریا را پراحتی کشف کرد . داریوش همایون فقط فراموش می کند یاد آوری کند که این " اراده شکست ناپذیر " در امکان

² باعتقاد من خطاست که تصور شود که نا آرامی های ملی در یوگسلاوی را قدرت های خارجی بوجود آوردند . قدرت های خارجی به آن شتاب دادند و از آن بهره برداری کردند ، ولی عامل ایجاد نا آرامی ملی در یوگسلاوی نبودند . در سال 1972 که من در زندان بزد درتبیعد بودم ، در یکی از شماره های ماهنامه لوموند دیپلوماتیک ، مقاله مفصلی در مورد نا آرامی ملی در مورد ایالت زاگراب که کروات نشین بود ، منتشر شده بود و نشان میدهد که مساله جدی تر از آن بود که با نسبت دادن آن به بیگانگان ، راهی که میلوسویچ ها بعدا در پیش گرفتند ، راه حل دموکراتیکی پیدا کرد .

³ رجوع شود به شماره 1022 کیهان لندن . مقاله داریوش همایون تحت عنوان " پیروزی خشم و کین " 1383 که آب تطهیری بود براین جنایت . این نوشته ایشان ، همخوانی کاملی داشت با نوشته یکی از ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تحت عنوان " واقعه شهریور 67 و مرثیه خوان های آن " ، که در آن زمان در سایت های اینترنتی منتشر گردید . با تکیه بر چنین منطقی ، می توان هر مخالف سیاسی را کشت ، باین بهانه که تو اگر قدرت می رسیدی ، توهم مرا می کشتی . این چیزی جز توجیه قانون جنگل نیست .

⁴ در شهر تبریز ، ما آخوندی داشتیم که به " عربی خوان " معروف بود . او کلمات فارسی را به غلط ولی با تلفظ غلیظ عربی بکار می برد تا خود را عالم نشان دهد . بکار بردن کلمه " توندرا " در جمع جماعت سلطنت طلب و پان ایرانیست از طرف جناب داریوش همایون نیز از جنس همان آخوند عربی خوان ما در شهر تبریز است . البته در شهر کوران ، یک چشمی ها پادشاهی می کنند . در بین سلطنت طلبان سابق و لاحق نیز مطلب سواد و مطالعه و استدلال چندان خریدار ندارد و استفاده از چماق جای آنرا می گیرد . زیرا مرحوم فردوسی گفته است : گر آوند خواهی ، به تیغ نگر ! جائیکه تیغ ، کار حجت و استدلال را می کند ، عاقل آنست که اندیشه کند پایان را . در قضیه فدرالیسم ، میزان اطلاعات ایشان روشن است ! میماند در مورد تاریخ و جغرافیا ، که ایلات ترک را از توندراهای (آسیای مرکزی ؟) روانه ایران می کند . باید به محضر ایشان عرض کرد که " توندرا " که آنرا بخاطر طنطنه کلمه و بقصد تمسخر بکار میبرند ، با استپ که منظورشان است ، فرق دارد . توندرا بعد از نقطه ای که کلاهک ها و یخ های دائمی به قطر چند کیلومتر هستند ، شروع می شود . توندرا ، درخت ندارد و حتی بوته ندارد و اساسا از خزه و بندرت از علف کوتاه تشکیل میشود . پس از آن ، تا بقا شروع می گردد که درختان سوزنی برگ دارند و نه برگ پهن . بعد از آن استپ شروع می شود که علف های کوتاه و ناهمگون دارد . بطوریکه مشاهده می شود ، توندرا از نظر طبیعی برای زیست انسان و حیوان محیط مناسبی نیست و هیچ مدنیتی نیز در آن دیده نشده است . پس ایلغار این قبایل از " توندرا " ها ، که منظور ایشان همان ترکان باشد ، بیشتر علامت کورذهنی و بی خبری آقای همایون نه فقط از تاریخ ، بلکه نسبت به جغرافیا نیز هست . و اگر واژه ی توندرا را آگاهانه و به قصد تحقیر ترک های آذربایجان به کار برده باشد ، در این صورت خود دلیل دیگری بر نظرات نژادپرستانه و سومکایی اوست .

تبلیغ تنوری نژادی، بعد از چند صد سال حکومت عرب و هزاره ای از حکومت ترک ها در ایران، ببرکت کودتای اسفند ۱۲۹۹ توسط انگلیسی ها و بقدرت نشاندن رضا خان میر پنج بعنوان پادشاه میسر گردیده است.

داریوش همایون میگوید :

" آغازگر ما" ملیت" ها نیستند، زیرا گذشته از آنکه ملت ایران را نفی میکنند، فرد ایرانی را بخودی خود بدلیل سخن گفتن به یک زبان معین، دارای حق می شناسند".

آقای همایون، ایران نام یک نقطه ای از جغرافیا در گوشه ای از خاورمیانه در جهان است که ملیت های متفاوتی، با خاستگاه قومی، زبانی، مذهبی و کانون های تمرکز زندگی خود در مناطقی مشخص، در طی چندین قرن در کنار هم زیسته اند. این مناطق، کانون ها یا مناطق اصلی زندگی آنان بشمار میرود که نسل اندر نسل، این پایه قومی و زبانی را باز تولید کرده اند. چنین ترکیب اجتماعی، فقط ویژگی ایران نیست، بلکه بسیاری از کشور ها نیز از چنین خصیصه ای برخوردار هستند. همانگونه که نام های بلژیک و یا کانادا، نام های دال بر ملت نیستند، بلکه دلالت بر نام سرزمین هائی دارند که ملیت های متفاوتی در زیر یک چتر سیاسی در آنها زندگی می کنند.

همه ساکنین در جغرافیای معینی بنام ایران را نیز که هرگز حدود و ثغور تاریخی ثابتی نداشته و منشاء قومی و زبانی متفاوتی دارند و هر کدام از آنها در طی هزاره ای در مناطقی جداگانه از هم زندگی می کنند، درست مثل سیب زمینی در کیسه واحدی نمی توان ریخت و عنوان " ملت ایران" به آن داد. منشاء قومی، و زبان و زیستن در یک محیط اجتماعی مشخص، از شاخص های اصلی ملیت هستند. وقتی من ترک آذربایجانی با آقای همایون هیچگونه اشتراک قومی نداریم و آقای همایون بصراحت آنرا با " پیرامون" نامیدن غیر فارس ها و " هسته سخت"، یعنی مرکز دانستن خودشان بیان میکنند. همچنین زبان واحدی نداریم. اگر زبان یکی از معیار های تشخیص و تعریف کننده یک ملت است، وقتی ما زبان واحدی باهم نداریم، چگونه ملت واحد، ولی بدون زبان واحدی هستیم؟ و اگر همه ساکنین ایران یک ملت هستند، که به زبان های متفاوتی حرف میزنند، کجای دنیا و در کدام تعریف جامعه شناسی، وجود هویت ملی با چند زبان تعریف شده است؟ خاستگاه تنوری ملت، اروپا بوده است و مرز زبانی همیشه یکی از شاخص های ملیت در آن بوده و هست. امروز کسی اروپائی ها را بدلیل زیستن در زیر یک چتر فراملیتی، ملت نمی نامد. آلمانی ها تمام آلمانی های ساکن در زیر چتر سیاسی دولت لهستان را جزو شهروندان آلمان نامیده اند، باین دلیل ساده که ژرمن بوده اند و به زبان آلمانی حرف میزدند.

داریوش همایون، ادعای آنچیزی را میکند که هرگز نبوده است :

" آشتنباه" ما در این است که اصول جهانروای universal دموکراسی لیبرال را که در اسناد ملل متحد رسمیت یافته است و مبنای حقوق بین الملل و حقوق افراد و از جمله " افراد متعلق به اقلیت های قومی و مذهبی" شده است " بیش از اندازه ای" که آنها تعیین می کنند، جدی میگیریم".

جناب همایون! شما کی پابیند اصول دموکراسی لیبرال و رعایت بیش از اندازه اصول مندرج در اسناد سازمان ملل در باره حقوق افراد و از جمله " افراد متعلق به اقلیت های قومی و مذهبی" بوده اید که امروز متاسف از این رعایت بیش از اندازه آنها شده اید؟ آیا در هنگامی که عضو حزب سومکای طرفدار نازیهای آلمان بوده اید و وظایف امروزی انصار حزب الله را انجام می دادید؟ یا در هنگامی که وزیر اطلاعات و رئیس حزب رستاخیز بودید و دسته دسته جوانان مملکت را روانه زندان ها می ساختید و هرکسی که عضو حزب شما نمیشد باید پاسپورت می گرفت و می رفت کشور بیگانه؟⁵ و یا اینکه حالا که که حاضرید در کنار جمهوری اسلامی و احمدی نژاد، " گوشت" ملیت های غیر فارس را بگفته خودتان برای زنده ماندن بخورید؟ این چه نوع دموکراسی لیبرالی است که شما ادعای طرفداری از آنرا دارید؟ چرا اسم علاقه خود به آدمخواری و همراهی با سیاه ترین و خشن ترین حکومت تاریخ معاصر در ایران را که شکنجه و اعدام و ستگسار و تجاوز و فساد، جزو اعمال روزانه آنست، لیبرال دموکراسی گذاشته اید؟ این نشان می دهد که لیبرال دموکراسی شما تا چه حدی ظرفیت سازگاری با یک رژیم توتالیتر مذهبی را دارد. شما ملیت های دیگر را تهدید می کنید که نشان خواهید داد که ایران یک ملت است! ایکاش از تجربه تاریخی و سرنوشت آنهایی که آدمخوارتر از شما ها بوده اند، درس می گرفتید. آنها نیز درس های خوبی به امثال شماها نشان داده اند! بقول معروف، من جرب المجر، حلت به الندامه! البته خود شما و طیف افرادی نظیر شما، ناتوان تر از آن هستید که کاری انجام دهید و به همین دلیل است که به جمهوری اسلامی پناهنده شده اید که آنها ما را سرکوب

⁵ حتی اگر کسی میخواست بگوید که من حاضر نیستم عضو حزب رستاخیز بشوم، و بمن پاسپورت بدهید بروم و شرم رستاخیزی بودن را حاضر نیستم بپذیرم، درست در همان دوره ریاست شما بر وزارت اطلاعات و حزب رستاخیز، گرفتند و به زندان انداختند. آقای حاجی زاده، معلم نقاشی در تبریز را بمدت چهارسال در زندان های قصر و اوین نگهداشتند، باین دلیل ساده که گفته بود حاضر نیستم عضو حزب رستاخیز شوم و پاسپورتم را بدهید که برم به شوروی. من حودم چند سال با این آدم در زندان قصر و اوین بودم.

کنند و "سبز" شدن امثال شما دقیقاً در این رابطه است و گر نه اگر در قدرت بودید، زندگی هر طرفدار سبز را سیاه می کردید و چیزی کمتر از احمدی نژاد ها نداشتید! ولی خیالتان راحت باشد، توصیه های شما را قبل از شما، حکومت اسلامی در طی این سی و یک سال گذشته، خشن تر از شما بمورد اجرا گذشته است و بهمین دلیل است که به نیروهای گریز از مرکز، بیش از هر زمان دیگری دامن زده است! و درست همین امر بموجب شده است که حکومت اسلامی نیز همانند پان ایرانیست ها، امروز به روح نژاد آریا در برابر خواسته های دموکراتیک ملیت ها متوسل شود.

حکومت اسلامی که در اوایل انقلاب میخواست تخت جمشید را خراب کند و اگر بست نشینی اهالی طوس نبود، شیخ صادق خلخالی با تایید ضمنی " امام راحل" قیر فردوسی را نیز با خاک یکسان کرده بود، حکومتی که بعد از تخریب قیر رضا شاه میخواست آنرا به توالف عمومی تبدیل سازد، حکومتی که هر روز از ادامه حیات آن یک فاجعه است، بتدریج در جهت یک ائتلاف ایدئولوژیک با ایدئولوژی آریائی سلطنت پهلوی، اما بدون تاج شاهی حرکت می کند.⁶ محمد خاتمی، جشن نوروز را در تخت جمشید میگیرد که قبل از اینکه وقوف به حفظ بناهای تاریخی را بیان کرده باشد، آغاز حرکت به بازبانی هویت نژادی حاکمیت تک ملیتی را نشان می دهد. و یا احمدی نژاد ناگهان به کشف "لوحه حقوق بشر کوروش" نائل می گردد و بمرافعه با موزه بریتانیا برای استرداد آن به ایران می پردازد و سرانجام آنرا در ایران به نمایش گذاشته و " رئیس جمهورمنتخب" از آن پرده برداری می کند. !و یا نام تیم ملی فوتبال را " ستارگان پارسی " می گذارد، و در پیام نوروزی خود، سال نو را به همه " پارسی زبانان جهان" تبریک میگوید! و یا در تاجیکستان برای عروس و داماد ها پول هدیه می دهد. مثلی است که می گویند دیزی می غلظد و درش را پیدا می کند. این نشان می دهد که ایدئولوژی نژادی رهبران جمهوری اسلامی و امثال داریوش همایون تا چه حدی ظرفیت و قابلیت تبدیل بهمیدگر را دارند و در واقع از منشاء واحدی تغذیه می کنند! این همگرایی باطنی، از ماهیت حاکمیت تک ملیتی در ایران نشأت می گیرد. و همه اینها نشان دهنده اینست که جمهوری اسلامی به ائتلاف ایدئولوژیک با تفکر آریائی سلطنت پهلوی، اما بدون تاج شاهی آن رسیده است. و در مقابل، پان ایرانیست ها در رنگ سبز، عنصر بالقوه ای برای بی اعتنایی به حقوق ملیت ها پیدا کرده و از آن یک کاتال عبوری در تصور خود برای نزدیک شدن به بخش هائی از جمهوری اسلامی می بینند، که می توان از آن استفاده کرد. زیرا فکر می کنند که اگر موسوی یا کروبی، بدلالی، روزی موقعیتی پیدا کردند، شاید بتوان از پتانسیل جنبش سبز علیه ملیت ها در ایران استفاده کرد. البته، آقای همایون، نقد را به نسیه فروخته است و با رها اعلام کرده است که حاضر است همراه جمهوری اسلامی علیه آنان تفنگ بردارد، که معنی روشن آن چیزی جز در کنار احمدی نژاد ایستادن نیست. واقعیت این است که برای پان ایرانیست ها، نه موضوع رنگ سبز معنی دارد و نه هیچ رنگ دیگری. مساله اساسی آنها، امکان استفاده از دستگاه سرکوب حکومتی علیه ملیت ها در ایران بوده، و محور اصلی این نزدیکی ایدئولوژیک پان ایرانیست و جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد.

در کنار این همگرایی ها، آقای همایون سعی می کند که همانند سازمان های اطلاعاتی جمهوری اسلامی، بین ملیت های کرد و ترک نیز، اختلاف بر انگیزته و با بجان هم انداختن هردو ملت تحت ستم، مانع از مبارزه مشترک و همبستگی در بین آنان شود، و این برعهده فعالین سیاسی هردو ملیت کرد و ترک است که هشیاری سیاسی بخرج داده و همانند دوره قاضی محمد و پیشه وری، مانع از چنین دسیسه هائی شده و در جهت همبستگی و نزدیکی هرچه بیشتری گام بردارند.

آقای همایون در به تمسخر گرفتن حقوق دموکراتیک ملیت ها در ایران ونفی آنرا جزو اصول " دموکراسی لیبرال" خود می شمارد و در طرح مساله ، به شیوه تردستی آخوند ها متوسل می شود:

" بنظر ما رواداری و آزادیخواهی به این معنی نیست که از مردم بپرسیم آیا میخواهید تبعیض مذهبی باشد؟ میخواهید زنان همچنان انسان درجه دوم بمانند؟ میخواهید آخوند بجای شما تصمیم بگیرد؟ میخواهید ایران به شش " ملیت و منطقه ملی و بعدا شش کشور شناخته شود؟ اینهاست آنچه نه قابل مذاکره است و نه رای گیری".

اگر کسی روال سؤال پرسشی را بشیوه استفهام منفی در مضمون آغاز کرد، اصولاً باید بهمان شیوه نیز ادامه دهد. وقتی عبارت بصورت آیا میخواهید تبعیض مذهبی باشد؟ درست تر اینست که در آخر پرسیده شود: " آیا میخواهید تبعیض ملی باشد؟" آیا میخواهید ما بجای ترک و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن ، تصمیم بگیریم؟" تا همگونی در سؤال پرسشی نیز رعایت شده و پاسخ درست را دریافت کرده باشید. شاید امثال همایون و پان ایرانیست های همجنس او، بخاطر رعایت بیش از حد حقوق افراد " اقلیت های قومی و مذهبی"، موضوع حقوق ملیت ها را اصلاً قابل بحث ندانند. ولی می گویند که رجبی بمدرسه نمی رفت و کشان کشان بردند!

⁶ این گرایش ، بوضوح از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی قابل مشاهده است . فعال کردن " بنیاد محمود افشار" که نقش قابل توجهی در اشاعه ایدئولوژی یک ملت و یک زبان و نفی وجود ملیت ها در دوره سلطنت پهلوی داشت، از آنجمله است.

آقای همایون، پروژه ساختن " یک ملت و یک زبان" در ایران، که از هشتاد و پنج سال پیش توسط حکومت مرکزی که با تکیه بر سرکوب مستقیم، و با وجود در اختیار داشتن ارتش و نظام قانونگذاری و سیستم قضائی کشور، عدم سرمایه گذاری در مناطق ملی، دامن زدن به مهاجرت ها، ممنوعیت آموزش و فرهنگ و زبان محلی، موقیعت انحصاری دادن به زبان و فرهنگ فارسی و غیره، شروع گردیده بود، امروز با شکست قطعی روبرو شده است، و هرچه جمهوری اسلامی در تداوم همان سیاست شکست خورده ای که قبلا امثال شما پیش میبردند، حرکت می کند، و هرچه عناصر عقب مانده پان ایرانیست برای توجیه سیاست های نادرست و کوبیدن برطبل خطر تجزیه و از بین رفتن تمامیت ارضی می کوبند، در عمل به امکان تجزیه، بیشتر شتاب می دهند. زیرا علنا به ملیت های غیر فارس ثابت می کنند که در چهارچوب سیاست تائکونوی حاکم بر حکومت مرکزی، از هیچگونه حقوقی برخوردار نبوده و نخواهند بود، بنابراین بهتر است در جستجوی راه حل دیگری برای خود باشند. در هیچ کجا ملت ها در برابر بی حقی و ستم برخورد، بی تفاوت نمی مانند و به بی هویتی سیاسی و فرهنگی تحمیل شده بر خود تن نمی دهند. حتی ضعیف ترین ملت ها نیز با چنگ و دندان از خود دفاع می کنند، و اگر نسلی سرکوب شد، نسل دیگر سربلند می کند و برای حقوق خود می جنگد. ملیت ها در ایران بطور متوالی توسط حکومت های مرکزی سرکوب شده اند و لی نه تسلیم شده اند و نه ساکت. تاریخ صد ساله ایران شاهد چنین مدعائی است.

آقای همایون می گوید که حاکمیت نباید تجزیه شود. حاکمیت کدام ملیت نباید تجزیه شود؟ اگر ایران را یک ملت می نامید، که نیست، چرا اراده این ملت فرضی شما در حاکمیت منعکس نیست؟ آیا ترکمن ها، عرب ها و بلوچ ها و کردها و آذربایجانی هم جزو این ملت مفروض هستند؟ در کجای این حاکمیت، اراده سیاسی آنان در این صد سال بازنتاب داشته است؟ آیا سهم آنان از این " ملت ایران" بودن، چیزی جز سرکوب و بی حقی بوده است؟ حاکمیت زمانی محکم و استوار خواهد بود که برپایه حقوق مشترک همه ملیت ها در ایران استوار بوده باشد، و گرنه ملیت هائی که هیچگونه نقشی در این حاکمیت مفروض شما را نداشته اند، چرا باید ذیعلاقه به " تجزیه ناپذیری" حاکمیت شماها باشند؟ بلکه بر عکس، این حاکمیت باید حاکمیت مشترک همه آحاد ملی تشکیل دهنده آن باشد. در آنصورت، آن حاکمیت تک ملیتی تجزیه ناپذیر شما ها نیز نخواهد بود.

استبداد و سیاست نژاد پرستی، امروز کشور را به آستانه ای سوق داده است که خود نژاد پرستان را را نیز نگران کرده است. با اینهمه، گویی آنها هنوز نیز از نتیجه اعمال خود درسی یاد نگرفته اند. بنابراین، ایران برای حفظ موجودیت خود و زندگی صلح آمیز ملیت ها در ایران، نیازمند داشتن یک نظام دموکراتیک است که پاسخگوی نیازها و حقوق همه ملیت ها، بدون تبعیض سیاسی و زبانی و مذهبی باشد و همه آنها بتوانند در سرنوشت و تصمیم گیری ها در آن شریک باشند، و این نمی تواند جز یک نظام فدراتیو باشد. اگر امروز کسی به ندای عقل گوش ندهد، فردا شاید دیگر خیلی دیر باشد!

در خاتمه، باید اضافه کنم که پان ایرانیست هائی نظیر داریوش همایون، نه مشروطه خواه هستند، زیرا در تمام عمر، عضو نظامی بوده اند که هدف های انقلاب مشروطه را از بین برد، نه لیبرال و نه دموکرات، زیرا یک لیبرال و از آن یک گام فراتر، یک دموکرات کسی است که به حقوق دیگران احترام می گذارد و آنها را برسمیت می شناسد. کسی نمی تواند از ایدئولوژی سلطه نژادی طرفداری کرده و نشان دموکرات بودن بر سینه آویزان کند! ادعای اینان شبیه داستان آن مردی است که به او گفتند بنویس منار، و او نوشت چنار، و آنرا دوباره خواند خیار. گفتند که فقط سه غلط داشتی! و مشروطه خواه و لیبرال و دموکرات بودن آقای همایون و امثال ایشان، سه کلمه غلط اندازی بیشتر نیست!

هدایت سلطان زاده

20 اکتبر 2010 (22 مهرماه 1389)